

حالا سال‌های سال از این اتّفاق گذشته است. بچّه شیر بزرگ شده است و خودش چند تا بچّه دارد؛ امّا هنوز هم نمی‌داند اگر آن روز قدم یازدهم را برمی‌داشت، سرش به میله‌ی قفس نمی‌خورد. هنوز هم نمی‌داند اگر قدم دوازدهم و بعد قدم‌های دیگر را بر می‌داشت، می‌توانست تا کجا برود و چه چیزها ببیند.

این روزها بچّه‌های او هم قدم‌هایشان را می‌شمارند. قفسشان بیشتر از ده قدم نیست. یکی از آنها همیشه سعی می‌کند سرش را از لای میله‌های قفس بیرون بیاورد. شاید او یک روز از قفس بیرون بیاید و ده قدم، یازده قدم، صد قدم و هزار قدم جلو برود. شاید بچّه‌هایش را توی کوه به دنیا بیاورد.

سوسن طاقدیس

درک و دریافت

۱ شیر کوچولو برای اینکه سرش به میله‌های قفس نخورد، چه می‌کرد؟

۲ چرا دیدن بوته‌ی یاس برای شیر کوچولو عجیب بود؟

۳ چرا شیر کوچولو به قفس برگشت؟

۴ آیا شناختن کوه و آسمان با برداشتن قدم یازدهم ارتباطی داشت؟

۵ اگر به جای شیر کوچولو بودید، چه می‌کردید؟

۶ مَثَلی را که در متن داستان قدم یازدهم بود، پیدا کنید و در مورد مفهوم آن در گروه گفت‌وگو کنید.

پاسخ صفحه به صفحه درس فارسی پایه چهارم؛ طراح: سمیرا ابوالقاسمی

۱. فقط ده قدم راه می‌رفت و دیگر جلوتر نمی‌رفت چون با برداشتن قدم یازدهم سرش به میله‌ها می‌خورد.

۲. همیشه ده قدم که می‌رفت به میله های قفس می‌رسید ولی حالا که در قفس باز مانده بود به یک بوته ی یاس پر از گل رسیده بود برای همین تعجب کرده بود.

۳. نگهبان باغ وحش غذای شیرها را در قفس گذاشت و شیر کوچولو که بوی غذا را حس کرد ده قدم برگشت و به قفس رسید.

۴. بله. اگر شیرکوچولو قدم یازدهم را برمی داشت سرش به میله ها نمی خورد و به راهش ادامه می‌داد و با محیطش آشنا می‌شد و می‌توانست کوه و آسمان را ببیند.

۵. من اگر به جای شیر کوچولو بودم حتما قدم یازدهم را برمی‌داشتم و برای شناخت محیط اطرافم بیشتر کنجکاوی می‌کردم.

۶. دسته گل به آب دادن یعنی هرگاه کسی کار اشتباهی انجام می‌دهد از این ضرب المثل استفاده می‌کنند.